

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا
ثُمَّ اتَّقَوْا وَأُحْسِنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ
وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا
الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمُ مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ
أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكُمْ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ غَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ
عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٩٥﴾ أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِلنَّسِيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا
اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩٦﴾

بعد از نهي‌ای که در آیه ۹۰ و ۹۱ در حرمت خمر و میسر آمد، یکی از حکمت‌هایی که در این بحث وجود دارد، آمده.

تفاوت علت احکام و حکمت احکام

زبان علت در احکام وجود ندارد؛ چون اگر علت باشد دیگر دست شما نیست و این‌ها **زبان حکمت احکام** است. مثلا چرا این که زمانی به نام «عده» قرار داده‌اند، برخی گفته‌اند به خاطر این که تداخل میاه نشود. ممکن است کسی بگوید به جایش می‌شود تست بارداری داد. زبان آیات و روایات خیلی کم پیش آمده که زبان علت بوده باشد. بیشتر زبان حکمت است؛ یعنی به برخی از حکمت‌های احکام اشاره می‌کنند؛ چون اگر علت را بگویند، دیگر از دست شارع خارج می‌شود و به دست طرف مقابل می‌افتد که اگر تشخیص داد علت در این حکم هست، حکم را انجام می‌دهد و اگر نه این کار را انجام نمی‌دهد؛ لذا نوع نکاتی که بیان می‌شود به زبان حکمت است؛ مثلا درباره این که چرا غسل روز جمعه مستحب است؟ گفته‌اند به خاطر این که مردم جمعه‌ها دور هم جمع می‌شوند و برای این که بوی بد ندهند، غسل وارد شده. کسی اگر فکر کند این علت این حکم است، بعد استحباب غسل جمعه در کشورهای غربی تبدیل می‌شود به غسل روز یکشنبه! چون آن‌ها احتمالا یکشنبه‌ها دور

هم جمع می‌شوند. این‌ها زبان‌های حکمت است و زبان‌های علت نیست. این‌که از کجا می‌فهمیم این زبان علت است یا زبان حکمت؟ بعضی از آن‌ها واضح است و بعضی از آن‌ها واضح نیست. یک مقدار با مکرر خواندن روایات، مدل بیان معلوم می‌شود، منتهای مراتب در این مسئله خمر که گفته شده عداوت و بغضا درست می‌کند یک برش خاصی را مطرح می‌کند و این‌که از ذکر الله باز می‌دارد از پدیده‌های واقعی خمر و میسر است. یعنی از نماز به عنوان شاخص بزرگ و از ذکر الله به طور عام یاد شده. اگر در آیات بحث ذکر و بحث نماز شده به خاطر ویژگی خاص نماز است.

پس از این‌که این حرمت آمد، آیه‌ای که واقعا مفسرین را گیر انداخته آیه ۹۳ است: «يَسْ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ از کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، گناهی نیست در آن‌چه که خوردند.

درباره «طَعِمُوا» (چون برداشت‌های دیگری هم در این باره شده که هم نمی‌خواهم بگویم و هم می‌خواهم دفع کنم) اولاً چون بحث خمر بوده به شرب هم خوردن می‌گویند، مثل فارسی که می‌گوییم «آب خوردم» و نمی‌گوییم «آب نوشیدم» این در قرآن هم شاهد مثال دارد. در سوره بقره آیه ۲۴۹ درباره داستان زیبای طالوت و جالوت، وقتی به نبی‌شان گفتند: «إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ إِنَّهُمْ ابْعَثَ لَنَا مَلَكًا نَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، نبی گفت: آیا حتماً می‌جنگید؟ گفتند: این چه حرفی است؟ ما بالاخره از دیارمان اخراج شده‌ایم و اصلاً منتظریم کسی بیاید و ما را از چنگال ظلم و جور نجات دهد (بوده‌اند کسانی قبل از ما که چنین وراجی‌هایی می‌کردند) دارد: «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»؛ خدا طالوت را فرستاد و بعد بهانه آوردند که «أَنْتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ»؛ حالا چرا طالوت؟! این‌که پول ندارد! بالاخره این قضیه با یک نشانه‌ای شروع شد و رفتند تا آیه ۲۴۹ که «فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ»؛ وقتی طالوت با جنود و لشگریانش جدا شدند «قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهْرٍ»؛ خدا گفت: من شما را با یک نهري آزمایش می‌کنم «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي»؛ کسی که از این رود بخورد از ما نیست و به مقام «مِنَّا» نرسیده «وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ»؛ اگر کسی نخورد.

شاهد مثال ما «شرب» و «لم يطعمه» است؛ یعنی معلوم است که به نوشیدن هم خوردن اطلاق می‌شود. کسی که نخورد از ماست مگر این که یک کف دست آب بخورد و بعد هم «فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ»؛ همه می‌خورند الا کمی «فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا»؛ وقتی که مؤمنان بر این‌ها می‌گذرند، این‌ها می‌گویند «لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ»؛ ما دیگر تحمل جنگ را نداریم. گفته شده که این تمثیلی از بحث دنیاست که وقتی رزمنده از دنیا زیاد استفاده بکند، تحمل او برای مبارزه از بین می‌رود. تا یک حدی باید استفاده بکند. آزمایش با این نهر هم وقتی بوده که این‌ها تشنه بودند. کسانی که کوه‌نوردی‌های سنگین می‌روند، دیده‌اند وقتی کسی می‌خواهد چیزی بخورد، سرپا در حد دو تا خرما خوب است ولی اگر بنشیند و بخورد، دیگر حال رفتن ندارد. اگر هم گرسنه است در حد یک جیره‌ی جنگی می‌خورد و می‌رود. غرض این بود که معلوم شود «طعموا» احتمالاً می‌خورد به خمیری که در آیه بالای این آیه هست.

(۹۳): «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ بر مؤمنین؛ کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند گناهی نیست در آن چیزی که خوردند، منتها چه زمانی گناهی نیست؟ «إِذَا مَا اتَّقَوْا» زمانی که (ما در این جا ما زائده است و زائده هم به این معنی نیست که می‌توانیم آن را از قرآن برداریم. این «ما» معنا نمی‌شود و فقط برای تأکید است) زمانی که در بستر تقوا ایمان آورده باشند و عمل صالح انجام داده باشند. «ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا»؛ بعد تقوا پیشه کرده باشند و ایمان آورده باشند «ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا»؛ بعد تقوا پیشه کردند و احسان کردند.

تقوا برای ورود به بهشت، فقه برای خروج از جهنم

این آیه ممکن است در پرتو یک سؤال باشد که کسانی که قبل از وجود این آیات خمر خورده‌اند، تکلیفشان چیست؟ این آیه مستقیماً جواب این سؤال نیست. این که این آیه بیان یک حکم شرعی باشد، خیلی بعید است؛ به دلیل این که اگر حکم تحریم چیزی نیامده باشد و قبل آن کسی کاری به هر دلیلی انجام داده باشد، این جزء واضحات در مسئله‌ی شرعی است که ما هر موقع در باره حکم شرعی صحبت می‌کنیم؛ یعنی داریم راجع به کف کار صحبت می‌کنیم؛ هم‌چنان که آیه بعد دارد درباره همین کف کار صحبت می‌کند. بعضی از ما دنبال این

هستیم که جهنم نرویم و فکر می‌کنیم اگر این کارهای واجب شرعی را انجام بدهیم، دیگر خوب است و این سقف پرواز ماست؛ در صورتی که این، کف کار است که آدم سعی کند جهنم نرود.

بارها این سؤال را کرده‌ام که چند درصد ما نماز صبح می‌خوانیم؟ همه! چند درصد ما نماز شب و حتی نافله می‌خوانیم؟ کمی! چرا؟ چون اگر نماز صبح نخوانیم به ما چوب می‌زنند، اما نافله قرار است ما را در درجات بهشت ارتقا بدهد و ما می‌گوییم: می‌خواهم اصلاً ارتقا ندهد! اصلاً من ارتقا می‌خواهم چکار؟! حالا برم بهشت در «لَهُمْ عُرْفٌ مِّنْ فَوْقِهَا عُرْفٌ مَّبْنِيَّةٌ» (زمر: ۲۰)؛ من آپارتمانی بروم در طبقات بالاتر و بروم «عند ملیک مقتدر»! اصلاً من نمی‌خواهم، همین که من جهنم نروم کفایت می‌کند. این کف کار است. البته خود این جهنم نرفتن هم مهم است! آقای جوادی می‌گفتند: بهشت بالاخره طویله هم دارد؛ چون حیوانات که جهنم نمی‌روند. گاهی برای ما در این حد که در طویله‌های بهشت برویم کفایت می‌کند! همین که واجبات را انجام دهیم و محرمات را ترک کنیم. وقتی راجع به فقه (حلال و حرام و حرمت) دارید صحبت می‌کنید، راجع به کف کار دارید صحبت می‌کنید. کف را می‌بندید که به جهنم نروید!

الاسلام يَجِبُ مَا قَبْلَهُ

در بحث فقهی لازم نیست که کسی دارای شرایط و ویژگی‌هایی باشد که با آن شرایط اگر عمل حرامی انجام داده باشد اشکال داشته باشد. نه! مادامی که حرمت عملی نیامده باشد، به هر دلیلی که این شخص آن عمل را انجام داده باشد، بخشوده است و این یک قاعده‌ی پذیرفته شده در دین است که با آیات پیشینی که نازل شده این را همه می‌دانستند. به عنوان نمونه در سوره مبارکه بقره، آیه ۲۷۵ که سوره بقره سابق بر سوره مائده است. عمده مفسرین گفته‌اند: این در جواب یک سؤال داده شده. در جواب این سؤال که افراد که قبل از این آیه که این خمر و میسر را استفاده کرده‌اند، تکلیفشان چه بوده؟ ولی این سؤال و جواب بعید است. علی القاعده این جواب نباید باشد. جوابش همین آیاتی است که وقتی در این سوره بقره بحث ربا را مطرح می‌کند «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا» (بقره: ۲۷۵)؛ این‌ها حرفشان این است که ما یک نهاد تجاری به نام بیع و یک نهاد معاملی داریم به نام ربا «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ

وَحَرَّمَ الرَّبَّاءَ فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ؛ ولی هر ربایی که تا به حال داده‌اند، مال خودشان است. این هم براساس قاعده «جب» است که «الاسلامُ یَجِبُ مَا قَبْلَهُ»؛ اسلام قبل را جبران می‌کند. در ربای محرم آیه می‌آید که «فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ». باز در آیات ۹۵ در همین ترکیب می‌آید. اگر انتهای آیه ۹۵ را ببینید، دارد که اگر کسی حیوان بکشد که حرام است و جزایایی دارد ولی «عفا الله عما سلف» اگر قبلا این کار را کرده، اشکالی ندارد و ما قبل را بخشیدیم. این ترکیب قرآنی در زمینه‌های فقهی وجود دارد. باز در آیه ۲۲ و ۲۳ نساء که نگاه بکنید، می‌بینید خدا یک فعلی که هم فاحشه، هم مقت و ساء سبیل بوده.

می‌گوید: «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ»؛ کسی با منکوحه پدر (نامادری) ازدواج نکند مگر آنچه گذشته «إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا»؛ که این فحشای بسیار بزرگی است و خشم خداست و بد راهی است، با این حال «إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ»؛ مگر کسی که قبلا این کار را کرده. ممکن است مثلا یک خانواده تشکیل داده و بچه‌دار شده.

در اصول بحثی است که این «الا»ها به کدام واژه برمی‌گردد؟ می‌گویند قطعا به آخرین برمی‌گردد. در آیه وقتی محرمات را می‌گوید «وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ»؛ این که جمع بین دو خواهر نکنید مگر این که قبل از آمدن آیه این کار را کرده باشید. این سبک بیان یعنی اگر کسی قبل از آمدن آیه کاری کرده باشد، اشکالی ندارد.

ایمان، عمل و احسان در بستر تقوا

اما مدل بیان این آیه این نیست و به نظر نمی‌رسد چنین سبکی داشته باشد. اولاً با امهات بحث‌های قرآنی منافاتی دارد و آن این که شرط ندارد که اگر کسی قبل از تحریم کاری کرده باشد و بگویند این گناهی ندارد. یعنی آن طرف ماجرا گناه دارد. یعنی اگر بگویند: اگر این جوری باشد گناه ندارد؛ یعنی اگر غیر این باشد گناه دارد! آن هم با چه شرط‌هایی؟ به شرط تقوا و عمل صالح و بعد یک مرحله بالاتر برو! تقوا و ایمان و بعد یک مرحله بالاتر برو! تقوا و احسان. اگر این جوری باشد گناه ندارد ولی در غیر این صورت گناه دارد. قبل از هر حکم تحریمی، هر کاری گناه ندارد. اصلاً گناهان براساس تحریم‌های شرع می‌آید.

رابطه خمس و معاشرت در روایات

یک بحثی هم داریم به نام «آثار وضعی عمل» که بحثی سنگین است. بعضی به این آثار وضعی خیلی نظر می‌کنند که از دست این و آن چیزی نگیرند و نخورند و بعد تشبیه می‌کنند به این که اگر شما خمی را ندانید خمر است و بخورید، گناه ندارد ولی آثار وضعی خودش را می‌گذارد، حقیقت این است که خیلی از این‌ها قیاس مع الفارق است، اما اگر چیزی بود که شما وقتی می‌خواهید بخورید، یک حالت بدی به شما دست داد، مراقب خودتان باشید که چنین چیزی را نخورید، ولی همین در ادامه احادیث «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ» است که اگر چیزی به شما دادند بخورید حتی اگر خمس آن را نداده بودند! این‌ها «حِلٌّ لِشَيْعَتِنَا»؛ مازاد مال مردم مال من امام است و من امام بر شما حلال کردم و می‌بخشم. این مقدار دقت با معاشرت منافات دارد و این دقت را خود اهل بیت هم نمی‌کردند! هر جا دعوتشان می‌کردند، می‌نشستند و می‌خوردند. سیره ائمه این‌گونه بوده، ولی می‌بینی طرف نمی‌تواند قند از قندان کسی بردارد بخورد که آیا این خمسش را داده یا نداده؟! این دقت‌های این مدلی با معاشرت منافات دارد. اگر کسی توانست رد پای این دقت را در آیات و روایات پیدا کند؟ چگونه سیره بعضی از آقایان علما به گوش ما می‌رسد که مثلاً قند از قندانی بر نمی‌دارد؟ باید از سیره ائمه چنین چیزی با تراکم به ما رسیده بود؛ چون که ما یکی دو تا اهل بیت نداشتیم و یکی دو سال هم میان مردم نبودند، بالاخره ۲۵۰ سال این ائمه پیش مردم بودند. اگر در این سال‌ها چیزی از این رقم کارها می‌کردند و طبیعتاً همه‌شان باید چنین کاری می‌کردند. این طور هم نبوده که یکی دقیق بوده و یکی بی‌مبالا! این کار در حدی است که باید به ما می‌رسید. الان این شده یکی از پرسش‌های جدی مؤمنین و مؤمنات که ما از دست فلانی و در خانه فلانی چیز بخوریم یا نه؟ و حالا آن که شما در سیره اهل بیت هیچ رد پایی نمی‌بینید و از این طرف مدام بحث معاشرت است و سفارش به این که سر سفره همدیگر بنشینید و غذا بخورید. اگر خیلی شما دل‌چرکین و نگران هستی، آخرش این است یعنی می‌دانی و مطمئنی که طرف خمس نمی‌دهد پس شما مال مختلط به حرام است، و از این بالاتر نیست و راه پاک کردن مال مختلط به حرام این است خمس آنچه خورده‌ای را به عنوان رد مظالم بدهی! و اینقدر مزاحم معاشرت کردن نشوید و روی اثر وضعی اینقدر دقت نکنید و این شماره یک روابط

اجتماعی با آدم‌ها نکنید. آدم‌هایی در این زمینه‌ها به وسواس می‌افتند و ... یکی از علمای بزرگ اخلاق به من گفت: بله! اگر یک موقع یک چیزی بهت دادند که دارد حالت به هم می‌خورد، نخور! مثلاً بو می‌دهد. آدم مثلاً یک گوشت گندیده را که نمی‌خورد! این داستان روح‌های حساس مثل علامه جعفری است که متوجه می‌شوند. کسی خوراک مرغی درست می‌کند و علامه نمی‌خورد، بعد پسر علامه می‌گوید من در خارج کشور دنبال مرغ با ذبح شرعی می‌گشتم پیدا نکردم، از این مرغ‌های معمولی ذبح غیر شرعی گرفتم. بله! آن کسی که عمرش را با نهج‌البلاغه و قرآن و نماز شب بوده. این روح‌های حساس این چیزها را درک می‌کنند. زور که نیست آدم یک غذای بوگندو را بخورد! شما هم نمی‌خوری، ولی این که ائمه چه جوری بودند؟ آیا همیشه در این مقام بودند؟ چیزی که در لسان روایات دیده می‌شود، همین است که با توده مؤمنین معاشرت بکنید و سر سفره‌شان بنشینید و غذا بخورید. مسئله تأثیر در نطفه هم در روایات «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ» اسحق بن یعقوب که سؤالات زیادی می‌کند آمده که برای این که در نطفه‌های شیعه مشکلی پیش نیاید «حِلٌّ لِشِيعَتِنَا» ما اهل بیت برای شیعه‌مان حلال کردیم. این سهم من امام است و من امام حلال کردم. البته پرونده این بحث می‌تواند باز باشد و مجموع روایات را در این زمینه ببینیم که مسئله «اثر وضعی عمل» که در فضای دینی درشت شده، نشان دهیم چقدر این مسئله درشت بیان شده است؟! در حالی که خلاف آن درشت بیان شده ولی این مسئله درشت بیان نشده که بخواهد مزاحم رفتار اجتماعی باشد؛ لذا خیلی راحت برخورد کنید، مگر این که مثلاً یکی از فامیل‌هایتان عرق فروش است و یا کلا شغل‌های حرام دارد که چنین چیزی میان ما بعید است و اگر هم بود آدم پرهیز می‌کند. معمولاً افراد کاسب و کارمند و بازاری هستند و ممکن است مال مختلط به حرام هم داشته باشند. بالاخره سر مردم کلاه می‌گذارند و در این صورت گر حکم کنند که مست گیرند/ در شهر هرآنکه هست گیرند. کدام استاد دانشگاهی می‌تواند قسم بخورد که من پولم حلال است؟ یعنی به مقداری که درس دادم مطالعه‌ی لازم آن را کرده‌ام و درس دادم و پول گرفتم.

احکام کلامی و احکام فقهی

در آیه ۹۳ مائده، مسئله این است که این آیه نمی‌تواند یک حکم فقهی باشد که خیلی این را به حکم فقهی گرفته‌اند. بعد این شعری می‌شود که در قافیه‌اش می‌مانیم که این‌ها دیگر چیست؟! اگر تفسیرها را نگاه بفرمایید، یک جوری است که انگار از این بحث جدا شده و حالا یک بحث جدید است، در صورتی که این در یک آیه است. این حکم حکم فقهی نیست بلکه در این بحث این حکم کلامی است و متد برخورد احکام کلامی با احکام فقهی فرق می‌کند؛ مثلاً «قبول» در بحث فقهی کلا صفر و یک است؛ یا یک فعلی قبول است یا قبول نیست. «یه خرده قبول» ما نداریم. نماز شخص به لحاظ فقهی یا قبول است یا قبول نیست، ولی تا پایتان را می‌گذارید در مباحث کلامی؛ به امور دارای مراتب می‌رسید و آن‌جا مسائل صفر و یک نیست. مرتبه قبولی از پایین شروع می‌شود تا به بالا می‌رسد. «انما يتقبل الله من المتقين»؛ این عملی که خدا از متقین قبول می‌کند، یک حکم کلامی است که وقتی خدا می‌خواهد قبول کند به درجه تقوای فرد بستگی دارد؛ چون «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَآ دِمَآؤَهَا وَلَكِنَّ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ» (حج: ۳۷)؛ قرار نیست خون و گوشت قربانی به خدا برسد، آن تقوای شماست که می‌خواهد بالا برود. به لحاظ کلامی این که چقدر تقوا وجود دارد، مقدار تقوا باعث مقدار قبولی عمل است.

حالا می‌گویند این سبق عمل بر الذین آمنوا گناه نیست، به شرطی که «إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»؛ اولاً این ایمان و عمل صالح از بستر تقوا رد بشود؛ یعنی ایمان و عمل صالح همراه با تقوا باشد. اگر کسی همین جوری ایمان بیاورد؛ یعنی شهادتین بگوید، می‌شود مؤمن، بعد اعمال صالح هم انجام بدهد، می‌شود «الذین آمنوا و عملوا الصالحات»، منتهای مراتب تفسیر تمام «الذین آمنوا و عملوا الصالحات»‌ها یک چنین چیزی است، مگر این که بگوییم بحث ایمان قلبی باید مطرح باشد که این آیه به همان اشاره دارد؛ یعنی ایمان و عمل صالح به شرطی که با تقوا و وقایه و سپرگیری و خشیت نسبت به خدا باشد. نه این که طرف زبانی یک ایمانی بیاورد؛ چون هر کس زبانی ایمان بیاورد، به تعبیر قرآنی خدا به او می‌گوید «الذین آمنوا»

ایمان قلبی و ایمان لسانی

لازم است قبل از این، نکته‌ای را توضیح بدهم: ۱- یک موقع ایمان در مقابل اسلام مطرح است که در این صورت ایمان، همان بُعد قلبی را می‌گویند و این در مقابل اسلام است که به بُعد لسانی می‌گویند. سوره مبارکه

حجرات دائر مدار همین بحث است: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۱۴)؛ نگوئید ما ایمان آورده‌ایم بگوئید ما اسلام آوردیم و ایمان هنوز داخل در قلبتان نشده. معلوم است که ایمان جایگاهش در قلب است که در این آیه ایمان در مقابل اسلام قرار گرفته است.

۲- وقتی علی الاطلاق می‌گویند «یا ایها الذین آمنوا» این ارتباطی با ایمان به آن معنا ندارد. به کسانی هم که زبانی ایمان آورده بودند، می‌گفتند «یا ایها الذین آمنوا»، چه این‌ها قلبی ایمان آورده باشند، چه زبانی. این‌ها بحث‌های اجتماعی است.

(سؤال) قرآن وقتی احکام را می‌گوید به چه کسانی می‌گوید؟ آیا به کسانی که ایمان قلبی آوردند می‌گوید؟ نه! دارد به توده مسلمان‌ها می‌گوید وهمه این‌ها را مُصَدَّر کرده به «یا ایها الذین آمنوا».

در همین آیه ۹۵ دارد: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَّا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ**؛ شما صید را در حالت احرام نکشید (حُرْم جمع مُحْرَم است) نمی‌گوید که این نهی بر مؤمنانی که ایمان در قلوبشان وارد شده، آمده. مخاطب این نهی همان توده مسلمانان هستند. این آیه می‌گوید که «الذین آمنوا و عملوا الصالحات» چگونه باید باشند.

عمل صالح در بستر تقوا

«لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»؛ اگر این‌ها در بستر تقوای الهی و ایمان و عمل صالح بوده. در راه پرهیز و خشیت از خدا بوده... وگرنه ممکن است کسی عمل صالح انجام بدهد و اصلاً ایمان نداشته باشد، یا حرام انجام ندهد و ایمان هم نداشته باشد. این آدم کارهایش را به خاطر خدا هم انجام نمی‌دهد؛ مثلاً دلش می‌سوزد و کمک می‌کند. یا اصلاً از یک حرامی بدش می‌آید. با آن حرام حال نمی‌کند. خوشش نمی‌آید. این آدم که از بستر تقوا رد نشده! این بحث هم بحث کلامی است و بحث فقهی نیست! اما این که ایمان و عمل صالح در بستر به خاطر خدا باشد؛ «إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»؛ روی خشیت و تقوا انجام دهد. تقوا به معنی اخذالوقایه و سپرگیری و حذر از خداست.

تقوا سپر برای خود یا سپر برای خدا؟!!

در تقوا گاه سپر می‌گیری برای خدا و گاهی سپر می‌گیری جلوی خدا! مقام وقایه یعنی سپر می‌گیری جلوی خدا که به خدا چیزی نخورد! به خودت بخورد که مثال آن را در آیات سوره کهف عرض کردیم. دیدید که وقتی خضر می‌خواهد دلایل آن سه کار را بگوید. وقتی می‌خواهد کشتی سوراخ کند؛ یعنی یک چیزی را عیبناک کرده کار را به خودش نسبت می‌دهد و می‌گوید «فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا» (کهف: ۷۹)؛ من می‌خواستم آن را عیبناک کنم. بعد یک بچه را کشته که این دو وجه دارد: یک وجه آن کشتن است و یک وجه دیگر که قرار است به جای این بچه اولاد صالحی گیر این پدر و مادر بیاید. چون دو وجهی است می‌گوید: «فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا» (همان: ۸۱)؛ ما خواستیم که وجه بدش بخورد به خودش و وجه خوبش بخورد به خدا. بعد یک دیوار ساخته‌اند؛ چون فقط ساختن است، آن جا می‌گوید: «فَأَرَادَ رَبُّكَ» (همان: ۸۲)؛ پروردگار تو این جوری خواست. نمی‌گوید «من کردم» یا «ما کردیم»! این‌ها خیلی لطف است! یک موقع کسی مریض می‌شوید، می‌گوید: بله! خدا مریضی هم دارد! معلوم است که طرف ادب وقایه را ندارد. ادب وقایه این است که بگوید: «وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي» (شعراء: ۸۰-۷۹)؛ من مریض شدم، نه این که خدا من را مریض کرد. با این که خدا آدم را مریض می‌کند. یعنی اگر بحث بخواید باز بشود، این مریضی را چه کسی می‌دهد؟ منتها این ادب مقام وقایه است. و این‌ها خیلی لطیف است! اگر کسی در این لطف‌ها باشد، لذت‌های خاص این حرف‌ها هست که می‌گوید: من مریض شدم و خدا شفا داد. من فقیر شدم و خدا پول داد.^۱

اما چیزی که در بحث تقواها مطرح است، حذر و ترس از روی خدا باوری است که «آمَنُوا و عملوا الصالحات»، ایمان می‌آورد و معلوم است که این ایمان در قلب است.

مراحل تقوا

گام بعدی: خود این‌ها منجر می‌شود به تقوای مرحله بالاتر؛ تقوایی که لازم نیست در آن جا بحث عمل مطرح باشد. اصلاً بحث عمل کنار می‌رود. ناخودآگاه در عمل او ایمان و تقوا می‌جوشد؛ در قاعده «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» (مریم: ۷۵)؛ خدا هر کسی را که در راه هدایت بیفتد، مرتب هدایتش را زیاد می‌کند. این قاعده‌ی خداست. از آن طرف هم اگر بیفتد در لوپ سرازیری، می‌شود «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (صف: ۵)؛ مرتب گمراه

می‌شود و مرتب خدا گمراه‌ترش می‌کند، ولی در قاعده «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى»، یا «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ» (محمد: ۱۷) چقدر از این عبارتها در قرآن فراوان است! که خدا دائما او را به لحاظ تقوی بالا می‌برد. اگر این تقوا و خداپاوری و حضور در محضر خدا و حذر و پرهیز از خدا در شخص زیاد شود، دیگر می‌رسد به مقامی که لزومی به گفتن عمل صالح برای این ایمان ندارد. او ایمانش هم به درجه دیگری می‌رود و می‌شود «ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَمَنُوا»؛ دیگر قید عملوا الصالحات را هم ندارد. اصلا لزومی به این قید نیست. اصلا از او عمل صالح می‌جوشد و لذا نیازی به گفتن عبارت عمل صالح ندارد. این لوپ هم که تمام نمی‌شود، بلکه می‌رود در مرتبه دیگری از تقوا «ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسِنُوا»، مرحله‌ای از تقوا که همراه با احسان است. احسان در قرآن دو عبارت دارد: یک معنی لازم و یک معنی متعدی. معنی متعدی آن «به کسی خیر رساندن» است؛ مثل آیاتی چون «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» (قصص: ۷۷)؛ از آن چیزی که خدا به تو داده، دار آخرت بجو! و نصیبت را از دنیا فراموش نکن!

بعضی این آیه «وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» را این طرفی دیده‌اند که یعنی بالاخره دنیا را داشته باش! ولی آیه در صدد بیان این حرف نیست! گرچه این حرف به طور کلی درست است که نباید آدم ژنده‌پوش باشد، انگار که حلال‌های خدا را بر خودش حرام کرده، ولی این آیه در بیان این نیست. «وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» به قرینه دارد نشان می‌دهد که به نصیبت از دنیا نگاه کن و بین نصیبت از دنیا چقدر است و با آن دار آخرت را بجو! بعد دارد: «وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» این همان معنی متعدی احسان است و از سیاق آن هم مشخص است. «كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»؛ کما این که خدا به تو احسان می‌کند. یعنی چه کار بکن؟ به دیگران احسان بکن! یا عبارت واضح آن «وبالوالدین احسانا» که معنی متعدی احسان است، ولی احسان و محسن در آیات و روایات به معنی متعدی نیست. وقتی از ائمه سؤال کردند: مقام احسان چیست؟ گفته‌اند: «أَعْبُدُوا اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ»؛ این است که خدا را پرستی انگار که او را می‌بینی. این مقام محسنین است. اما اگر ببیند و بپرستد مقامش از مقام احسان بالاتر است. یک حبر و دانشمندی یهودی به امیر المؤمنین گفت: تو خدا را می‌بینی و می‌پرستی؟ گفت: «ما كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»؛ من اصلا خدایی را که نبینم نمی‌پرستم. این مقام شاهدین است که «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ

إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ» (آل عمران: ۱۸)؛ اولو العلمی که در صف ملائکه شاهد بر وحدانیت خدا هستند و حضرت ابراهیم هم گفته «وانا من الشاهدين» عبارت شهید و شاهد در قرآن زیاد است «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» (نساء: ۴۱)؛ در هر امتی شهیدی مبعوث می‌کنیم و این‌ها می‌شوند شاهدان بر اعمال امت و پیغمبر هم شاهد بر اعمال آن شاهدان است.

بعضی شاهد بر وحدانیت خدا هستند. آن دیگر مقام «کأنَّ» نیست، مقام «أنَّ» است. مقام احسان مقام «کأنَّ» است: «کانک تراه».

ظرفیت خود لغات را هم باید نگاه کرد. این احسان در مقابل «أسأؤ السوءا» است؛ یعنی کسی که کار بدی را انجام می‌دهد و آن را به بدترین نحو هم انجام می‌دهد؛ مثل قاتلان ابی عبدالله!

احسان: انجام کار خوب به خوبی

احسان یعنی کسی که یک کار خوبی را خیلی خوب انجام می‌دهد؛ مثل گروهی که وقتی می‌خواستند انفاق بکنند و جهیزیه بدهند با کسی که می‌خواسته این‌ها را بگیرد هماهنگ می‌کردند که وقتی ما این خاور را آوردیم، شما باید با کارگرهایی که دارند این‌ها را پیاده می‌کنند، دعوا کنی که آقا چرا حواستان نیست که درو همسایه متوجه نشوند، این جهیزیه هدیه و خیرات کسی است! این یک نوع رعایت است. ممکن است بالاتر از این هم باشد که پدر خانواده‌ای مرحوم شده بود، این آدم به زن و بچه این خانواده گفته بود: (به دروغ این قضیه گیر ندهید) پدر شما یک پولی دست من دارد و من هم نمی‌توانم این پول را به شما برگردانم، منتها کار می‌کنم و ماه به ماه سعی می‌کنم از سود این پول به شما بدهم. این بچه‌ها سر ماه سینه‌شان را ستبر می‌کردند و می‌رفتند می‌گفتند: سود پول بابای ما را بده! یک خرده هم دیر می‌کرد چهار تا داد هم سرش می‌زدند! این آدم این جور خیرات می‌کرده. این آدم دیگر خیلی لطیف بوده! یعنی این آدم، کسی بوده که حاضر بوده فحش بخورد، ولی حتی خود آن خانواده متوجه نشوند که این به عنوان صدقه است. چون در فرض اول خود آن طرف می‌دانسته که دارد صدقه می‌گیرد و این می‌خواسته دیگران متوجه نشوند. ولی در فرض دوم این آدم خیلی لطیف است. خیلی باید آدم بزرگ شده باشد که کار خوب را خوب انجام بدهد.

حال احسان و مقام احسان

حالا این که احسان حالت متعددی یا لازم داشته باشد، در معنای احسان نخواستیده است. اگر نسبت به کسی دارد احسان می‌کند، متعددی است و اگر دارد کاری را به بهترین نحو انجام می‌دهد، در معنای لازم است و در هر دو صورت این فرد دارای مقام احسان است. آیاتی مثل «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (قصص: ۱۴)؛ همین که استخوان‌های حضرت یوسف سفت شد، ما به او حکم و علم دادیم و بعد خدا می‌گوید این مخصوص حضرت یوسف نیست «وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»؛ ما به محسنین این جور جزا می‌دهیم؛ یعنی این قاعده مال حضرت یوسف نیست. هر کسی که احسان بکند. قبل آیه را نگاه بکنید می‌بینید ربطی به احسان به دیگران نداشته و داستان خالی از این معناست. در زمان قبل این داستان که یوسف به مصر می‌رود به مردم کمک می‌کند، ممکن است چنین ظهوراتی داشته باشد، اما در این جا چنین ظهوری ندارد و این‌ها معانی لازم از احسان است؛ کار خوبی را دارد خوب انجام می‌دهد. هر کسی کار خوبی را به بهترین نحو انجام بدهد، چه متعددی باشد، چه لازم و این که این ویژگی در او «حال» نباشد بلکه «ملکه» باشد، به او می‌شود گفت محسن! چون که خیلی خیلی فرق دارد حالت حال احسان با ملکه احسان!

اثر عمل مداومی که ملکه انسان بشود

دیدید گاهی ما دنگمان می‌گیرد که آدم خوبی می‌شویم، آدم بامعرفتی می‌شویم، مرام می‌گذاریم و به همه کمک می‌کنیم، بعد هم به غلط کردن می‌افتیم از تمام آنچه که کردیم! این معلوم است که این چنین احسانی در مقام «حال» بوده و این ویژگی نماز خواندن و اعمال عبادی مان بوده؛ برای همین است که «تداوم» جزء اصول تهذیب نفس شده که «قَلِيلٌ مَّدْوَمٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ» (نهج البلاغه: حکمت ۲۷۸)؛ اگر یک کار کوچکی در انسان ملکه بشود، به مراتب بهتر است از یک کثیری است که انسان را به ملالت می‌اندازد و آدم آن را رها می‌کند. خیلی وقت‌ها ما فکر می‌کنیم این کارهای کوچک کارهای ساده‌ای است؛ مثلاً ۸ تا دایره کوچک زدن کاری ندارد اما صد تا از همین دایره‌های کوچک را بزن تا ببینی چه فشاری روی مچت وارد می‌شود! ولی ما

گاهی جوگیر می‌شویم و یک کاری را مدت کوتاهی انجام می‌دهد و بعد دیگر انجام نمی‌دهیم؛ مثلاً می‌شنویم شیخ انصاری این جوری بوده و بعد شروع می‌کنیم.

شما یک کار کوچک وارد سیستم‌تان به صورت مداوم بکنید، هفته اول و بعد هفته دوم و بعد ماه اول و ماه سوم می‌بینید دیگر دارد فشار می‌آورد! و همین هم هست که رشد می‌دهد. می‌بینید طرف می‌رود باشگاه و دو هفته ورزش می‌کند و بعد رها می‌کند. نه! شما یک سی دی بگذار و روزی ۱۰ دقیقه جلوی تلویزیون به مدت مدید، حداقل یک سال ورزش کن! و این است که اثر دارد؛ برای همین علما می‌گویند وقتی نوافل را شروع می‌کنید، از نوافل عشاء (دو رکعت نشسته) شروع کنید؛ چون با تنبلی سازگار است که آدم وقتی نشسته است، می‌گوید: یک نافله هم بخوانیم! از نزدیک‌ترین حالت به تنبلی شروع کن و همین را ادامه بده! از ۱۰ آیه قرآن روزانه شروع کن ولی همین را ادامه بده! ما به اندازه ۲۰ آیه که حفظ هستیم. همین ۴ قل را که روی هم جمع کنیم، ۲۰ آیه می‌شود. حتی لحظه آخر که می‌خواستی بخوابی این قولی را که به خودت دادی، یادت آمد همین‌ها را بخوان! این اثری روی شخص می‌گذارد و او را در جایی ملکه می‌کند و وقتی ملکه می‌شود، انگار زیر پا سفت می‌شود. زیر پا که سفت شد می‌توان قدم برداشت. مادامی که زیر پا شل است اتفاقاً فرد به آن کارهایی که انجام می‌دهد بدبین می‌شود و می‌گوید: ما اصلاً مرد این راه نیستیم! بعد شروع می‌کنیم به بهانه آوردن که مثلاً من شوهرم، زنم، محیط کارم مشکل دارد که من نمی‌توانم! و می‌رود در یک حال و هوای دیگر!

گام بعدی: «**ثُمَّ اتَّقُوا وَأَحْسِنُوا**»؛ تقوایی که غیر از این‌که از آن عمل می‌جوئید، عمل با احسان از آن می‌جوئید؛ یعنی تقوا و در پیشگاه خداوند بودن است که با احسان است و این تقوا مراتبی دارد تا به مقام احسان برسد و آن موقع کسانی که احسان می‌کنند، اعمال «**الذین عملوا الصالحات**» را دارند خوب انجام می‌دهند. این مرحله دیگری از تقواست؛ یعنی از تقوا در مرحله دیگری نشأت می‌گیرد. «**وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**». اگر قرآن می‌گوید احسنوا منظورش اسم محسن نیست که فعل تا اسم بشود خیلی راه دارد و فرق فعل تا اسم فرق حال است تا ملکه. آیه می‌گوید که اگر فعل این‌گونه بشود دیگر گناهی نیست. معلوم است که بحث، فقهی نیست؛ چون وقتی کسی کاری قبل از تحریم انجام می‌دهد، گناهی ندارد و شرطی هم ندارد و ربطی

هم به این تقواها ندارد و زبان آن هم این زبان نیست که طرف این ویژگی‌ها را باید داشته باشد تا به مقام احسان رسیده باشد، بعد تازه اشکال ندارد اگر قبلاً کاری انجام داده! و معلوم است که «جناح» داریم تا «جناح!» و «گناه» داریم تا «گناه!» این همان چیزی است که مربوط به گناه‌های قلب است؛ گناه‌های ظریف؛ یعنی ظرافت در گناه کردن. آیا چیزی به نام گناه قلب داریم؟ که بماند!

پس در فضای تحریم مسائل اعتقادی، کلامی، حکمت‌ها، و رشدهایی در آیات قرآن وجود دارد. در قرآن از این سبک فراوان است. قرآن به سبک رساله عملیه نیست. قرآن به سبک خودش مطالب خودش را بیان می‌کند. پس این می‌شود مراتب تقوا و اعمالی که مترتب بر این تقواست. حالا شما را به امتحان می‌کند. (سؤال) خدا شما را به خمر امتحان می‌کند، ولی بحث بحث فقهی نیست. «فی ما طعموا» معلوم است که به آیات بالا ارتباط دارد ولی بحث فقهی نیست.

(سؤال) در آن کاری که دارند انجام می‌دهند جزء محسنین هستند. این بحث‌ها کلاً بحث‌های کلامی است؛ یعنی در همان زمینه‌ای که این‌ها جزء محسنین هستند، الطاف مربوط به محسن، آن‌ها را خواهد گرفت. یعنی کسانی که با تقوا هستند و کسانی که «يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال: ۲۹)؛ برایشان فرقان قرار می‌دهد، منتها همان طور که این دایره احسان باز می‌شود، الطاف خدا هم باز می‌شود. گاهی کسی در بحث مهندسی کار محسن است، ولی در عباداتش محسن نیست؛ مثلاً نماز هم نمی‌خواند. حالا آیا این آدمی که تقوا ندارد مورد نظر این آیات است؟ این مشکوک است؛ یعنی گاهی با وجدان کاری دارد کار می‌کند، نه از بستر تقوای الهی. این آدم که مشمول این آیات بشود، مشکوک است و برای این باید ادله‌ی دیگری دست و پا کرد. بالاخره این دارد کاری را براساس فطرت و وجدان کاری انجام می‌دهد، دارد کار خوبی انجام می‌دهد. ولی این که مشمول این آیه باشد که تأکید بر تقوا در آن دارد تکرار می‌شود «إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا»، تقوا باید در کار مراعات بشود و لذا بعید است غیر متقی مشمول این آیه بشود.

تقوا یعنی انجام وظیفه

این روایت سعد معاذ را همیشه به یاد داشته باشید که پیامبر در دفن او گفتند: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ أَحْكَمَهُ»؛ خدا بنده‌ای را دوست دارد که وقتی کاری انجام می‌دهد، محکم انجام می‌دهد و اگر محکم آن کار را انجام ندهد، از لطف خدا خودش را محروم می‌کند. معلوم است کسی که از کاری که وظیفه اوست می‌زند و می‌رود کاری انجام می‌دهد که وظیفه او نیست، یک دین من درآری برای خودش ساخته. معلوم است که اختلالی در فهم وجود دارد که می‌گوییم: طرف باایمان و با تقواست، ولی از کار می‌زند! پس معلوم است که باتقوا نیست. اصلا خدا را شاهد اعمالش نمی‌داند که از کار و تحصیل و تدریسش به راحتی می‌زند و کار دیگری انجام می‌دهد.

راجع به همین موضوع تقوا من یک داستان خاص با خود علامه جعفری دارم. ایشان عنایتی به ما داشتند و آن موقعی که ما دانشجو بودیم، دانشگاه شریف هم می‌آمدند. در دانشگاه یک «کنگره مفاهیم» برگزار کردند. بچه‌ها گفتند: تو به علامه زنگ بزن و علامه را دعوت کن! من زنگ زدم گفتم: حضرت علامه! ما سه شنبه یک کنگره داریم. گفتند: من دوشنبه دانشگاه خواجه نصیر یک درسی دارم. فکر کردم نشنید گفتم: این کنگره سه‌شنبه است! گفتند: من چهارشنبه در مدرسه عالی درس نهج البلاغه دارم. من گفتم: علامه کنگره ما سه شنبه است! گفتند: یعنی می‌گویید من بی مطالعه بیایم صحبت کنم! این را که گفت، این گوشی توی دستم شل شد! با این که من از علامه جعفری خیلی چیز شنیده‌ام، ولی این از همه در ذهن من ماندگارتر شد که یک علامه جعفری حاضر نیست وقت مخاطبین خودش را مطالعه نکرده بگیرد و این عظمت است! این‌ها بزرگ‌ترین درس‌هاست.

یک موقع هم ایشان دانشگاه امام صادق تشریف بردند ولی گفتند: همین الان دخترم مرده، من جنازه را خانه گذاشتم که خدمت شما برسم چون وعده داده بودم! بعد مقداری صحبت کردند و گفتند اگر اجازه می‌دهید من تشییع جنازه دخترم بروم! و این‌ها خیلی قیمتی است. اگر یک صدم این اتفاق برای ما بیفتد اصلا وعده‌مان یادمان می‌رود و این‌ها واقعا حجت‌الاسلام هستند. هر مکتبی چنین حجت‌هایی دارد رو کند! حجت‌هایی مثل امام خمینی فقط مال مکتب اسلام است. این‌ها برهان هستند بر حقانیت اسلام!

اگر آدم همین‌ها را یاد بگیرد و هرکسی هر کاری دستش هست درست انجام بدهد مملکت آباد می‌شود. آن وقت دیگر نمی‌گویند در مملکت اسلامی متوسط کار مفید کارمندان ۲۰ دقیقه است! با ۸ ساعت کاری، ۲۰ دقیقه کار؟! دقیقه کار؟!

(سؤال) احسان یعنی انجام هر کاری با کیفیت؛ برخورد با کیفیت، نماز با کیفیت، البته نماز با کیفیت و بی کیفیت خیلی در دقائق با هم چندان فرقی ندارد، فقط در توجه فرق دارند. برای برخورد با مردم با کیفیت قرآن و روایات یک میزانی می‌دهند که اگر شما این میزان را داشته باشید، و هر لحظه به خودتان متذکر شوید خیلی برخوردها فرق می‌کند. حضرت امیر به فرزندشان می‌گویند: «وَاجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ وَ أَحِبَّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ» (نهج البلاغه: نامه ۳۱)؛ هرچه که فکر می‌کنی برای خودت خوب است و می‌پسندی برای دیگران هم بپسند و اگر نمی‌پسندی برای دیگران هم نپسند! الان دوست داری که اگر یک اشتباهی کردی و معذرت‌خواهی کردی، بپذیرند، یا نپذیرند؟ پس بپذیر! بهترین حالتی که دوست داری با تو برخورد بشود چه حالتی است؟ که اگر این جوری انجام بدهند، می‌گویی: بابا دمش گرم! آن را برانداز بکن و همان برخورد را با دیگران داشته باش! این می‌شود با کیفیت با مردم برخورد کردن. واقعا دنیا گلستان می‌شود و دیگر تبلیغ اسلام را لازم نداریم. فکر می‌کنید کسانی که دارند از اسلام رویگردان می‌شوند، در این گیر کردند که مقدمات برهان صدیقین کامل است یا کامل نیست؟! این رفتارها درست بشود، اسلام خودش تبلیغ خودش را دارد. ما جلوی اسلام را نگیریم و لکه‌ای بر دامن اسلام نشویم، بگذاریم خود اسلام با حرف‌هایش خودش را رو کند. فقط زینت بشویم که همان احسان است که دایره‌اش وسیع می‌شود.

البته این که قرآن به آن نظر دارد، این است که عمل در بستر تقوا باشد؛ یعنی ما باخدا ترسی و خدا باوری کاری را انجام دهیم و این اوج مرتبه عمل است. مراتب دین کار هم این است که شما همین کار را داشته باشید منتها روی وجدان کاری که چون وجدان و فطرت اشاره‌ای به دین دارد، احسان هم در آن خیلی وجود دارد. چون «وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» (یونس: ۱۰۵)، ولی همین اگر با دین باوری باشد چیز دیگری است.

صلوات!

^۱ حضرت امیر یک چیزی درباره برادران دینی‌اش می‌گوید که اجرایش خیلی سخت است! «وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعًا إِلَّا عِنْدَ بَرِّهِ» (حکمت ۲۸۹)؛ هیچ موقع درد خودش را نمی‌گفت مگر وقتی خوب می‌شد! اجرا کنید تا ببینید چقدر سخت است! که آدم درد خودش را ابراز کند؛ این که خدا من را آورده توی درد. این خدایی که هرچه خیر است به من رسانده، حالا دو تا مشکل را هم آدم ابراز بکند، یک جور بی‌معرفتی است. مثل این که یک نفر به شما یک میلیارد پول به شما هدیه بدهد، بگوید: حال کردی؟ و تو بگویی البته گوشه‌ی یکی از اسکناس‌ها رفته بود! معمولاً کارهای ما و نوع دعاها‌ی ما این گونه طلبکارانه است.